

## نشست هشتاد و سوم - تدبر در سوره مبارکه عادیات - ویژگی افراد کنود

بسم الله الرحمن الرحيم

### تدبر در سوره مبارکه عادیات

موضوع جلسه ما سوره مبارکه عادیات است اگرچه در جلسه قبل باشگاه نیز مقدمه ای در مورد آن گفتیم. ابتدا مقدمه ای متفاوت با سری گذشته مطرح می کنم تا ذهن ها یکی شود. البته کمی علمی تر و از روی متن می خوانم تا با سری قبل متفاوت هم باشد.

بسم الله الرحمن الرحيم

وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا ﴿١﴾

سوره مبارکه عادیات با واو قسم آغاز می شود. آیات بعدی عطف به آیه اول است و به همین اعتبار همه قسم هستند:

فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا ﴿٢﴾ فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا ﴿٣﴾ فَأَثَرْنَ بِهِ نَقْعًا ﴿٤﴾ فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا ﴿٥﴾

جواب قسم:

إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ ﴿٦﴾ وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَلِكَ لَشَهِيدٌ ﴿٧﴾ وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ ﴿٨﴾

أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ ﴿٩﴾ وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ ﴿١٠﴾ إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ ﴿١١﴾

سوره کوتاه است ولی انفجاری در خودش دارد. جلسه ی قبل بیشتر به قسمت اول سوره پرداختیم. در این جلسه ابتدا مقدمه ای می گویم و آیات اول را سریع می گویم و رد می شویم، سپس به قسمت دوم و سوم سوره می پردازیم و در نهایت به آیات اول برمی گردیم و جمع بندی می کنیم.

### شان نزول سوره مبارکه عادیات

ماجرای سوره ناظر به یکی از نبردهای دوران صدر اسلام است. اختلافاتی در نقل ها وجود دارد که در مورد کدام جنگ است. این نقلی است که بیان شده اما حضرت علامه آن را قبول نمی کنند چون قاطبه ی روایات این نیست، اما چون جناب طبرسی در مجمع البیان آورده اند می خوانم بشنوید؛ در مجمع البیان آمده است که رسول خدا

لشکری به سوی قبیله ای از اعراب گسیل داشت و منذر انصاری را سرپرست آنان کرد و لشگر به طرف آن قبیله روان شد و مراجعت آن طول کشید، منافقین گفتند همه آنان کشته شدند. خدای تعالی سوره مورد بحث را نازل کرد و خبر داد: «والعادیات ضححا» اتفاقاً پیروز شدند. ولی نقل مشهور که روایات بسیاری در مورد آن داریم و حضرت علامه نیز بر آن تأکید دارند، در مورد نبرد ذات السلاسل است. این سوره وقتی نازل شد که رسول خدا حضرت علی را به جنگ ذات السلاسل فرستاد و علی (ع) لشکر دشمن را شکست داد. این اعزام، بعد از چند نوبت اعزام لشکر واقع شد که رسول خدا به سرکردگی غیر از علی (ع) فرستاده بود و آنها نتوانسته بودند کاری انجام دهند. ظاهراً قبیله ذات السلاسل گروه بسیار قوی و جنگجویی بودند و پیامبر دو یا سه نوبت به سمت آنها لشکر گسیل کرده بودند و دو یا سه بار شکست خورده برگشته بودند، نقل این است که بعد از بار دوم یا سوم حضرت فرمودند که فردا پرچم دست کسی می دهیم که او اگر برود، هیچ جنگی را شکست خورده بر نمی گردد و همه منتظر بودند تا این فرد را بشناسند.

روایت دیگری هم هست که بعضی می گویند برای همین نبرد است و بعضی می گویند برای نبرد دیگری است که حضرت امیر سردرد و چشم درد شدیدی داشتند. لذا در اذهان این بوده که ایشان نخواهد بود و پیامبر دستمالی به سر ایشان می بندد و هم سردردشان خوب می شود و هم پیروز می شوند. بالاخره این ماجرا درست باشد یا نه، بالاخره بعد از بار دوم یا سوم که لشکر شکست می خورد، پرچم را به دست امیرالمومنین (ع) می دهند و ایشان با تاکتیک جنگی که آیات هم به نحوی به آن اشاره می کنند، در یک حرکت غافلگیرانه آنها را تار و مار می کند. در یک حرکت سریع با شتاب دم صبحی و غافلگیری ورق جنگ را بر می گردانند.

وقتی سوره نازل شد رسول خدا از خانه به میان مردم آمد و نماز صبح را خواند و این سوره را در نماز قرائت کردند و مسلمانان اولین بار این سوره را در نماز صبح شنیدند؛ لذا از آن سوره هایی است که قرائت آن در نماز صبح مستحب است. اصلاً سوره صبح است. بعد از نماز اصحاب می پرسند این سوره را نشنیده بودیم و پاسخ می دهند که بله این به واسطه پیروزی علی (ع) بر دشمنان، بر من نازل شده است. روایت بلندی از امام صادق (ع) در توضیح این ماجرا هست که شاید الان لزوم نداشته باشد بازش کنیم؛ اینکه اول و دوم چه کسانی رفت، چه ها شد و چه ها گفتند. بعد اگر لازم شد درباره آن بحث و گفتگو می کنیم.

پس فضای سوره نبرد مسلمانان با سپاه دشمن، سپاه ورزیده، کارآمد و توانمندی که فقط در صورتی که سریعتر و چابکتر باشید بر آن غلبه می کنید. جالب است نبردی را می شنوید که هر کس رفت شکست خورد، کسانی که رفتند آدم های کمی نبودند و برای خود صاحب منصب بودند. این طور نبوده است که پیامبر همین طوری آدم بی تجربه ای را بفرستند که شکست بخورد. کسانی را فرستادند که از نظر بقیه نفوذ، پایگاه اجتماعی

و تجربه لازم را داشتند. کسانی که علی القاعده انتظار شکستشان را نداشتیم. آن هم در دورانی که لشکر مسلمین پیروزی های متعددی داشت. چیز کمی نیست که لشکر را سه بار با سه نفر توانمند و صاحب جایگاه از نظر مردم به میدان جنگ بفرستی، شکست خورده برگردند. دشمن چغری که اگر روی کاغذ حساب می کردند باید او را می بردند. اما چون دشمن سریع، چالاک و جدی بود، از پیش برنیامدند. باید دقیقاً این ماجرا را امضا کنند که صرفاً یک جور نبرد کردن خاص و ویژه است. یک ویژگی هایی باید در مجاهدان باشد تا ورق جنگ برگردد. پیروزی در این جنگ به چهارتا محاسبه ی نظامی نیست. فرد مشخصی، با ایمان و اعتقاد مشخص، با اخلاق و شاکله ی ویژه ای (والعادیات و فالموریات و والمغیرات)، باید به خط بزند تا ورق این جنگ برگردد. این ماجرای مهمی است و چقدر هم نیاز الان زندگی ماست. خیلی از ما هم در زندگی همین مشکل را داریم. حالا قسمت دوم سوره را که بگویم معلوم می شود چقدر این سوره حکایت امروز زندگی ماست. حتی یک سری گفته ها هست که امیرالمومنین (ع) لشکر را شبانه از مسیر بسیار خطرناکی عبور دادند. از جا و زمانی سر دشمن آمدند که فکرش را نمی کرد. متن یک خطی روایت به این صورت است: حضرت اولاً شبانه، با سرعت بسیار بالا، لشکر را از مسیر بسیار سخت حرکت داد و از جا و زمانی به دشمن تاخت که محاسبه نکرده بودند، لذا وسط دشمن درآمدند و عملاً دشمن تار و مار شد. فقط با یورش آن ها، دشمن تار و مار شد و کار به کشتن نکشید. خود این یورش آوردن آن ها را از هم پاشاند. این حرکت پرشتاب، شبانه، سخت و بسیار دشوار بود که بقیه حاضر به انجامش نبودند. شما در میدان نبرد می بینید خیلی چیزها را ظاهراً دارید؛ مثل ایمان، اعتقاد، محبت، علاقه برای گسترش دین در سراسر عالم و... را بالاخره داریم؛ ولی آنقدر نیست که ظرف مجاهدت را پر کند و ورق جنگ را برگرداند. اصلاً سوره عادیات می خواهد همین را بگوید که یک قدم بیشتر مجاهدت را بالا ببریم، تا به حد نصاب برسیم. ما آدم های خوبی هستیم، اما به حد نصاب نمی رسیم. یواش و کم رنگ است. به جریان نمی رسد.

سوال: وقتی مجاهدت افزایش می یابد، اطرافیان بر نمی تابند و مخالفت می کنند؟

در همین سوره عادیات، امیرالمومنین (ع) که می خواهند از مسیر سخت بروند، عمروعاص موش می دواند، مخالفت می کند و می گوید چرا از این مسیر سخت باید برویم؟ اتفاقاً خودی ها بر نمی تابند. جالت است موضوع سوره عادیات دشمن نیست. دشمن که دشمن است و داریم با آن می جنگیم. مشکل خودی ها هستند که این ظرفیت را قبول نمی کنند و در این جد دیگر نیستند. در خیلی جاها هستند ولی در جایی که فشار را می خواهی بالا ببری و یک قدم پیش تر روی، همراه نیستند؛ به نظرشان زیاده روی است. با این روش نمی شود بر دشمن غلبه پیدا کرد. اصلاً چالش سوره عادیات همین است.

سوال: در جنگ اقتصادی چگونه است؟

هیچ فرقی نمی کند، جنگ فقط در حوزه نظامی نیست، در همه حوزه های فرهنگی-اقتصادی-اجتماعی-تعلیم و تربیت و .. این مسأله صادق است. جهاد فقط در حوزه نظامی نیست. در حوزه تعلیم و تربیت، ما یک حرکاتی می کنیم و مطالعه می کنیم، نه این که برویم چشمش را دریاوریم. دو تا ما می زنیم، دوتا او می زند، جنگ لب به لب و پا یا پای است. نمی رویم بکنیم، بیاییم. به جنگیدن عادت کرده ایم، اگر بخواهیم برنده قطعی و حتمی جنگ باشیم، باید تلاش بیشتر کنیم، نفس نفس بزنیم، خودی ها قبول نمی کنند؛ می گویند: آقا اعتدال! اینطور که از حد می گذرانی، نمی شود.

جالب است، اولین کلمه ی سوره «والعادیات» است، عادیات از ریشه عدو است. اشتقاق دیگری که از عدو در قرآن آمده تعدی است. تعدی یعنی از حد گذراندن. اصلاً عدو یعنی از حد گذراندن. کسانی که در باطل از حد می گذرانند را می گویند تعدی کردند. خداوند در این سوره به عادیات، کسانی که از حد می گذرانند، قسم خورده است. معادلات میدان جنگ با جاهای دیگر متفاوت است، دیگر در جنگ این که بگوییم زمان بندی را باید بین کار، عبادت و تفریح تقسیم کنیم، نداریم. مگر می شود در جنگ چنین تقسیم بندی زمانی انجام داد؟ مجاهد حتی نماز را هم در حین جنگ می خواند و توقفی ندارد.

سوال: نقش خانواده در جهاد چیست؟

در صحنه نبردی که در حوزه فرهنگی است، عناصر فرهنگی در آن عمل می کنند. در نبرد همیشه خانواده وجود دارد. اگر می خواهید این موضوع را مطالعه کنید کافی است بروید سوره نساء را بخوانید. در این سوره هم موضوع جهاد و هم موضوع خانواده به شدت مطرح است. عامل شکست جهاد خانواده ها است؛ منظور خانمها نیستند، روابط خانوادگی ای که مفید جهاد کردن نیست. خانواده ای که ساختار آن با جهاد کردن نخواند، نه زن و نه مرد، نمی تواند جهاد کند. برای بررسی بیشتر این موضوع باید به سراغ سوره نسا برویم که اگر من اینجا باز کنم ممکن است بسیاری از نکات آن با سبک زندگی امروزی ما نخواند. در نسبت با مسکن، تربیت فرزند و همه نیازمندی ها جور دیگری است

## ثواب قرائت سوره عادیات

در ادامه روایاتی در ثواب قرائت سوره عادیات برای تبیین فضای سوره می خوانیم:

۱. از حضرت امام صادق (ع) می فرماید: هر کس سوره ی «عادیات» را قرائت کند و در این قرائت مداومت به خرج بدهد (یک بار نخواند، مستمر بخواند. سوره در زندگی اش باشد. با سوره برود و بیاید.)، خداوند متعال او را به صورت فردی ویژه در معیت امیرالمؤمنین (ع) در قیامت مبعوث می نماید، در حالیکه از رفیقان خاص امیرالمؤمنین می باشد. (آنهایی که هر جا حضرت می روند با او هستند)

۲. از حضرت رسول (ص) روایت شده است: کسی که این سوره را قرائت کند، اجر قرائت کل قرآن را به او می دهند و کسی که بر قرائت آن مداومت ورزد و دینی بر گردنش باشد، خداوند کاری می کند که به سرعت دینش را ادا کند.

۳. حضرت صادق (ع) فرمودند: اگر برای کسی که ترسیده این سوره را قرائت کنید، خداوند نگرانی و خوفش را برطرف می کند و اگر برای آدم گرسنه این سوره را بخوانید، گرسنگی دیگر او را آزار نمی دهد (سیر نمی شود.) و اگر تشنه باشد، تشنگی اش ساکن می شود (.) و آدمی که دین به گردنش است دینش برطرف می شود.

مشابه روحیه ی آدم مجاهد است. چگونه در صحنه جهاد، تشنگی و گرسنگی فرد مجاهد را آزار نمی دهد؛ این سوره چنین روحیه ای را تربیت می کند این سوره آدم مجاهد تربیت می کند که دیگر درگیر شکم نیست. اینکه دین را از او بر میدارند نیز از ویژگی های زندگی مجاهدانه است. کسی که برای خدا جهاد را به حق جهاد برساند، خداوند دیونی که بر گردنش دارد را برمی دارد. یعنی کمکی می کند دینش جواب داده شود. اگر واقعا حق جهاد را رعایت کند، نه ما که نصفه و نیمه جهاد می کنیم و خواصش را از خداوند انتظار داریم.

سوال: آیا این سوره می تواند در تفسیر قیامت باشد؟ نه در همه تفاسیر، جنگ آمده است.

## کنودی بیماری فراگیر مومنان

در ادامه قسم ها می رسیم به این آیه که «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ». همه حرف در همین عبارت «لکنود» است. این سوره پر از واژه های اختصاصی است؛ مثل کلمات ضیح، قذح، نقع، کنود که مخصوص این سوره است و در هیچ جای دیگر قرآن نیامده اند. برای همین قرآن به قرآن کار گردنش بسیار سخت است.

جواب قسم ها، این است: «إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُودٌ». کنود در هیچ جای دیگری جز این سوره در قرآن نیامده است.

کنود در لغت: «هو فقدان التوجه و الشوق الی أمر و عدم الاعتناء و الاهتمام به».

کنودی یعنی نداشتن توجه و شوق کافی نسبت به امری. شوق، توجه، اعتنا و اهتمام به اندازه کافی نباشد. با معنایی که از سوره فهمیده می شود بسیار تطبیق دارد.

«و من آثاره: الكفران بالنعمة، و نسيانها، و اللوم.»

کفرپیشگی و از آثار و نتایجش است. وقتی شما توجه و شوق لازم را ندارید، به کفر کشیده می شود. کفر، کسالت و تنبلی همه از آثار کنود بودن است. کنود از پایه ای ترین بیماری های انسان است، بیماری نداشتن شوق به اندازه کافی. از بیماری هایی که اکثر مومنین را شامل می شود. کافر که کنود نیست، او بغض دارد و شانی است. کنود مخصوص مومنان است. یکی از پایه ای ترین بیماری های جامعه ی دینی کنودی است. تازه کافران در بغضشان شوق دارند. اگر برسیم آن بیان امیرالمومنین را در این جلسه برایتان می خوانم که آنها در باطلشان چه طورند و شما در حق این طور هستید. اصلاً چالش امیرالمومنین (ع) در دوران خلافتشان سوره عادیات بوده است که مومنین به اندازه کافی شوق نداشته اند.

در مورد موضوع مهمی صحبت می کنیم که تقریباً همه مبتلا هستند. در مورد دوست نداشتن دین و اعتقاد نداشتن صحبت نمی کنیم؛ در مورد به اندازه کافی شوق نداشتن صحبت می کنیم. اعتنا و شوق به اندازه کافی نیست، این مشکل پایه ای در یک نظام دینی است. شوق لازم را ندارد، لذا مجاهدت لازم را ندارد و در نهایت در میدان جنگ حداقلش این است که با دشمن مساوی هستند. این فرد نمی تواند دین خدا را در سرتاسر دنیا گسترش دهد. نمی تواند جلوی این همه جریانات منفی ضدفرهنگی را بگیرد. اگر برای نوجوانان، اقتصاد و... دوتا کار بکنند، دشمن هم چند کار دیگر می کند. نمی تواند قلع کند و بکند. نمونه بارز عادیاتی بودن در صدر اسلام، جنگ بدر است. آنجا رفتیم دشمن را کندیم و آمدیم، شما که یکبار تجربه اش را داشتید. دشمن قلع شد و برگشتید. آن هم لشکر ۳۱۳ نفره ای که تعداد کمی اسب و تعداد کمی هم شمشیر داشتند. آمادگی جنگ با کاروان نظامی نداشتند چرا که منتظر کاروان تجاری بودند، به کاروان نظامی برخورد کردند. این لشکر، لشکر ۳۰۰۰ نفری را شکست داد، ده برابر بودند. سوره ی انفال نیز همین را می گوید که ده تایی شما برای صدتا از آنها بس است. شما که تجربه دارید و در جریان حق این را دیده اید، چرا در دیگر صحنه ها این جور نیستید؟ ما صحنه هایی از این موضوع را در دفاع مقدس تجربه کردیم ولی انگار یک گزاره تاریخی است و دیگر تکرار نکردیم. فکر کردیم دیگر دفعه های بعد تکرار نمی شود و برای همان موقع بوده است. تو که یک بار دیده ای بدون امکانات خاصی، با شوق بسیار به خط می زنی و دشمن را تار و مار می کنی! مگر عملیات فتح المبین، الی بیت المقدس و ... نبودند؟ در این عملیات ها عده و عده نبود، شور و شوق مومنین برای نبرد بود. ابن مومنین دچار بیماری کم شوقی می شوند. بیماری خوشگلی که هر کس ببیند نمی گوید این بیماری است، مگر چه کاری نکرده ام؟ نماز

نخوانده ام؟ عبادت نکرده ام؟ دستورات خدا را اجرا نکرده ام؟ نه. فقط شما می گویند خیلی بدو، خیلی نمی دوم! آن هم به نظرم شما متعادل نیستی. دیگر دوران جنگ نیست، وقت اعتدلال و اینکه هرچیزی سر جای خودش باشد، است. این از آن بیماری هایی است که درست مانند سرطان است. مهمترین مشکل سرطان این است که از سلول های خود بدن است. بدن با چه چیز بجنگد؟ بخواهی درمان کنی دارویی میزنی که خیلی از سلول های بدن را ضعیف می کند. بیماری از خود بدن است و عامل خارجی ندارد. مانند همین حکومت دینی هم مشکل از خودش است؛ دچار این مسئله شده است که به اسم میانه روی، روحیه عادیاتی را کنار می گذارند. یعنی عادیات شدن تندروی شده است. به همین دلیل جامعه از شور و حرکت می افتد و وارد ساختارهای بروکراتیک می شود. شما دیگر از این جامعه نمی توانی انتظار داشته باشی چشمش را در بیاورد؛ نهایتاً یک مساوی و برابر می کند تا بالاخره کسی بیاید و این کار را بکند. بیماری کم شوقی، بیماری شیک و زیبا با تعداد زیادی توجیه است. از آثار آن ابتدا کسالت، بعد از آن مرء و تردید، بعد از یک مدت هزو و مسخره کردن است. اولش کسالت ایجاد می شود بعد از آن تغییر در سبک زندگی ایجاد می کند. آنقدر سبک زندگی عوض می شود که دیگر غیر حق می شود؛ جای معروف و منکر عوض می شود. یعنی می آیند کسانی را که به آن عمل می کنند را نهی از منکر می کنند. همه این ها اول از یک کم شوقی شروع شد، از اینکه آدم ها فکر می کنند از یک جایی که جهاد کردند دیگر نیازی نیست ادامه دهند.

مشکل ما این است که فکر می کنیم همه نمودارها از یک جایی دیگر باید ثابت شوند. خدا رحمت کند شهید بابایی را که می فرمودند از هیچ چیزی به اندازه فواره بدم نمی آید، چون به اوجش که می رسد تصمیم می گیرد که پایین بیاید. چرا آمدی پایین؟ تو که آنقدر زحمت کشیدی بروی بالا، خوب می رفتی بالا و بالاتر؟ چه شد گفتی بس است دیگر؟ چرا فکر می کنیم میزان مجاهدت عدد و حد دارد؟ در صورتی که خداوند می گوید: «والعادیات» قسم به آن ها که در مجاهدت کردن حد ندارند. تا کی؟ تا وقتی هستیم! چند ساعت؟ تا وقتی ساعت وجود دارد! چند روز؟ تا وقتی که روزها هستند! تا چقدر از بدن؟ تا وقتی بدن کار می کند! انتها ندارد. مجاهدت بازنشستگی و فراغت ندارد ولی ما این روحیه را نداریم؛ بعد از یک مدت می گوییم دیگر بس است.

یکی از روایت های مرتبط با کنودی خطبه امیرالمومنین (ع) بعد از جنگ نهروان است. فکر کنید فردی در دوران کوتاه خلافت امیرالمومنین، با ایمان به امیرالمومنین (ع) جنگ صفین، جمل و نهروان رد کرده است. در همین خطبه آمده بعد از نهروان، حضرت می فرماید از همین جا به شام برویم. این افراد می گویند برگردیم کوفه نفس تازه کنیم. برگشتن به کوفه همانا و شهید کردن حضرت در کوفه همانا. اگر از محل نهروان به کوفه باز نمی گشتند این اتفاقات نمی افتاد. می گفتند: علی تندرو است. بس است دیگر چهار و نیم سال است خلیفه شده ای، همه

این مدت در حال جنگ بودیم؛ الان هم برویم شام؟ آن قدری برگردیم کوفه که حالی از خانواده بپرسیم و شمشیرهایمان را تیز کنیم. امیرالمومنین می فرمایند: خدا می داند اگر برگردید من را تنها می گذارید؛ می گویند نه ما زودتر می رویم آماده می شویم تو بیایی رفته ایم. در الغارات نقل است: علی علیه السلام و مالک اشتر در حالتی وارد کوفه شد که مردم در کوچه نمی آمدند که چشم در چشم حضرت نشوند و بگویند بیاید برویم. علی (ع) رسیدند به مسجد کوفه معدودی کمتر از انگشتان دو دست در حال نماز خواندن بودند؛ حضرت فرمودند کدام یک از شما با من به جنگ می آید که او را فرمانده لشکر کنم؟

من اگر بخواهم به شما نفس بدهم، دشمن هم نفس کشیده است. تو باید بی محابا بجنگی تا من به دشمن غلبه کنم. من که نمی خواهم فقط گزارش بدهم که جنگ رفتیم، من می خواهم دشمن را نابود کنم و تو اگر این گونه بجنگی من می توانم دشمن را نابود کنم. فعالیتی که می کنید مهم نیست، نتیجه مهم است. ما در حوزه ی فرهنگی تربیتی این گونه گزارش می دهیم: این قدر ساعت جلسه برگزار کردیم! شما نباید جلسه برگزار می کردی، شما باید مشکل را حل می کردی! ما این قدر ساعت نفر فعالیت کرده ایم! اشتباه کرده ای، تو باید مشکل را برطرف می کردی. در ذهنمان آن است که فعالیتی که می کنیم گزارش است، نه تحقق در میدان مهم است. باید بروی طاغوت را زمین بزنی و پرچم حق را نصب کنی. به تعداد ساعت کاری ات کار ندارند. تو باید تحقق را انجام بدهی البته اگر نرسیدی خداوند غفور رحیم است، به غفرانش برخورد می کند. من و شما زشت است بگوییم خدایا دقت کن که ما لشکر را حرکت دادیم ولی چون آرایش دشمن قوی بود، نتوانستیم خرمشهر را آزاد کنیم. ولی خدا شاهد باشد که ما حرکت های لازم را انجام داده و لجستیک لازم را آماده کرده بودیم، به وزارت دفاع نامه زدیم اسلحه های لازم را تولید کنند، آن ها به شرکت های دانش بنیان ابلاغ کرده اند که اسلحه هایی را طراحی کنند و ما در مرحله طراحی هستیم و ... در همین حال دشمن دارد تق تق ما را می زند. ما در کار فرهنگی این طور هستیم؛ یک بروکراتیکی دارد کار می کند که یک چیزی یک جایی تولید بشود، که یک نیورییک جایی تربیت شود و... گزارش فعالیت کار می دهیم. خدا را شکر که در قسمت نظامی این گونه نبودیم. در حالی که باید بگوییم چقدر محقق کرده ایم؟ باید شبانه روز بدیوم. اگر نیتت آزادی شهر باشد، باید ۲۴ ساعته بدوی؛ نه اینکه بگویی ۸ ساعت می دوم و بس است.

یادی کنیم از خانم مریم کاظم زاده، همسر شهید اصغر وصالی، که توفیق داشتیم جلسات زیادی در محضر ایشان باشیم. خودشان از مجاهدان پاوه و نبرد های کردستان بودند. یک خانم وسط آن همه آقا! تنها خانم گروه دستمال سرخ ها که ما دو هفته پیش ایشان را از دست دادیم. شادی روحشان فاتحه و صلواتی قرائت کنیم. خداوند همه



شهادای ما را با ابا عبدالله محصور کند. شهدا همینگونه بی وقفه با دشمن مبارزه کردند. در میدان جنگ که نمی توانی گزارش بدهی چندتا تیر زده ای!

اگر این گونه پای امیرالمومنین ایستاده بودند، شام را گرفته بودند. اگر همان موقع از نهروان می رفتند، دشمن فکرش را هم نمی کرد. این کاره نبودند. خسته شدند. بالاخره چراغی که به منزل رواست به مسجد حرام است. خانواده استرس دارد. چهار و نیم سال شوهرهایشان در جنگ است. بس است دیگر بیاید به زندگی اش برسد و... همین بس است ها، باعث شد امیرالمومنین (ع) در کوفه شد. فقط امیرالمومنین شهید نشد، امام حسن در غربت قرار گرفت و معاویه خلیفه ی مسلمین شد! کار تا کجا جلو رفت. یک کم شوقی و ادای خسته بودن در آوردن در جایی که جایش نیست، به این کنود می گویند. کنودی برای جریان دین، موحدین و گروه مجاهدین بیماری بسیار خطرناکی است.

در کتاب لغت آمده است، یعنی لغوی این را به عنوان معنی واژه کنو آورده است:

قال علی علیه السلام: إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ هُمُ الَّذِينَ نَظَرُوا إِلَى بَاطِنِ الدُّنْيَا إِذَا نَظَرَ النَّاسُ إِلَى ظَاهِرِهَا، وَاشْتَغَلُوا بِأَجْلِهَا إِذَا اشْتَغَلَ النَّاسُ بِعَاجِلِهَا؛

اولیا خدا کسانی اند که وقتی مردم به ظاهر دنیا نگاه می کنند، آن ها به باطن دنیا نگاه نکنند. وقتی مردم درگیر لذت های زودگذر و عاجل دنیا هستند، آنان در گیر اجل ها هستند. کنود کسی است که اهتمام و توجه لازم برای سلوک به سمت خدا را ندارد. نه اینکه در مسیر نیست؛ اهتمام لازم را ندارد. بالاخره ما نماز می خوانیم، روزه می گیریم، برای امام حسین سینه می زنیم، زکاتمان را هم می دهیم، خیلی ها این کارها را هم نمی کنند، تازه روی هم رفته به جمهوری اسلامی نیز اعتقاد داریم. دیگر چه می خواهید؟ انتظار دارید از زندگی مان بزنیم؟ ما نباید گردش و تفریح داشته باشیم؟ اینجا چالش سوره شروع می شود.

سوال: خودمان که خودمان را میشناسیم، می دانیم اهتمام لازم را نداریم، چرا به خودمان و دیگران شور بدهیم؟ اصلا کلهم اجمعین جو هم ندهیم، چون قرآن در سوره ی صف گفته است « لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ ». چرا چیزی که در درونتان نیست را ادعا می کنید؟!

ما چهار ماه سوره ی مبارکه صف کار کرده ایم. در سوره صف که می گوید چرا چیزی را که در درونتان نیست، ادعا می کنید؟! منظور این نیست که پس حالا دیگر ادعا نکنید؛ بلکه می خواهد نیت هایتان را اصلاح کنید. آیه می گوید تو که بلدی شعار انقلابی بدهی، درونت را هم درست و انقلابی کن. منظور این نیست که دیگر شعار انقلابی بدهی، اگر بیرون را هم خراب کنی دیگر چه فرقی با دشمن داری؟ این از کیده های ظریف شیطان است.

می گوید: چه کاری است قمپز در می کنی. ولش کن. آبروی خودت هم می رود. آن دنیا هم می گویند چرا قمپز در کردی؟ ولش کن زندگیت را بکن. این همان است که می گویم اول کسالت و کم توجهی است ولی کم کم مبنا و زینت پیدا می کند. به این کار می گویند زینت شیطان. شیطان کار را زینت می دهد. شیطان می گوید: چرا می گویم این حرف ها را زن؟ چون خودت که اهل این حرف ها نیستی، این ها می روند زمین می خورند و دردسر می شود؛ چه کاری است دنبال دردسر بگردیم؟ همین جا بگو نماز بخوانیم و عبادت ذی القعدة را انجام دهیم و ... این زینت شیطان است. این که فکر کنیم، من ظرفیت ندارم یک فرض ذهنی است! تا وقتی زنده هستیم ظرفیت داریم. معادله ی ساده ای دارد. هرچقدر بگویی فشار زیاد است، تا وقتی زنده ایم ظرفیتش را داریم. خداوند می فرماید «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» بیشتر از وسع کسی به او تکلیف نمی دهد. پس کسی بهانه الکی نیاورد تا وقتی هستیم؛ یعنی ظرفیت داشتیم. تازه بعدش شاید شهید بشویم که دیگر تمام نمی شود. این حس ها که من ظرفیتش را ندارم کید شیطان است. تهش می گویی من اگر این کار را بکنم، ممکن است غش کنم. خیلی هم خوب؛ غش کن. چقدر خوب است که انسان به جای اینکه برود بخوابد، غش کند. زشت نیست آدم مثل بچه ی آدم برود بخوابد؟ بعد بگوید من چرا خوابم نمی برد؟ خوب برو بخواب. بدو بدو کن تا بیفتی!

آقای حسن زاده آملی می فرمودند: هیچ وقت من برای خواب نرفتم، همیشه خواب مرا برد. چرا من مراسم خواب داشته باشم؟ تازه بعدش کم خوابی می گیریم و باید قرص بخوریم. آنقدر کار می کنم که تا آخرش بیفتم.

ممکن است بگویید: آدم باید دقیق باشد و سر یک ساعتی بخوابد؛ شما مجاهدت کنید، خداوند زمان هایتان را دقیق می کند. انسان دقتش را از مجاهدت می گیرد. ما ادای سلمان را در میاوریم. سلمان کارتون دوران کودکی و نوجوانی ما بود. سلمان یک لاک پشتی بود که ساعت خواب داشت، وقتی آن ساعت می گذشت او کاری نداشت که کجا هست؛ می خوابید. مثلا دروازه بان بود، ساعت خوابش که می رسید، می خوابید. عزیز من تو هم مگر شلمانی؟ وسط میدان داری کار می کنی، چرا باید خوابی؟ می گویند اینطوری بدنمان به هم می ریزد! من این هایی که می گویند را می فهمم، ولی نظم در وسط میدان جهاد با نظم بیرون جهاد فرق می کند. شما مدل تان را جهادی بکنید، بعد منظم بکنید. ما برنامه ای درست می کنیم به اسم نظم که تا دلتان بخواهد هوا دارد. یعنی اگر با این دستگاه های هواکش هوای برنامه مان را بکشیم، ممکن است ببینیم بیست ساعت را بیرون کشید. آدم باید انقدر درگیر جهادش باشد که خوابش در ادامه جهادش باشد، ادامه ی دغدغه هایش باشد. شما خواب راحت نداری نه؟ خواب مجاهدانه است دیگر، خوابش هم جزو جنگش است. بعضی از مطالبی را که نمی تواند بفهمد، در خوابش به او می گویند. اگر کسی این سقف را پر نکند، به الهام الهی ملهم نمی شود. می گویند شما که وقت خالی دارید، برو مطالعه کن. ما باید به گونه ای باشیم که بگوییم: خدا من اصلا حتی یک خط بیشتر از این نمی

توانستم مطالعه کنم؛ پس اگر لازم است چیزی یاد بگیرم، به من بگو. ولی ما آنقدر وقت خالی داریم که همیشه خدا می تواند بگوید تو که وقت خالی داری برو مطالعه کن. چرا من بگویم؟ معادله و معامله ی خدا با مجاهد و غیر آن متفاوت است. وقتی ما جهاد نمی کنیم، ما را به خودمان می سپارند. اما اگر بگویی به ابالفصل من امروز همه وقت هایم را پر کردم، خدا می گوید: خیلی خب، پس حالا اگر لازم است چیزی اید بگیری، من خودم به تو می گویم؛ چون تو حق جهاد را رعایت کرده ای. «جَاهِدُوا فِينَا لَنْهَدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» چون تو حق جهاد را رعایت کردی، ما هم سیل هایمان را نشانت می دهیم.

سوره ی مبارکه عادیات چالشش کنود بودن است. ما تمام تلاشمان را کردیم که بگوییم این کنود بودن چیست و نشان دهیم که بسیاری از مشکلات اسلام در گذشته و آینده به دلیل کنود بودن مومنان به وجود می آید. تمام تلاشمان این بود که صورت جلسه را جا بیندازیم و مسئله را روشن کنیم.

## روش مندی در خواندن سوره ها

با توجه به اینکه تعداد از دوستان اولین بار است در خدمتشان هستیم، یک نکته ای اینجا اضافه کنم. روش مندی ما در مطالعه سوره ها خیلی مهم است. روش مندی یعنی چه؟ یعنی من سوره می خوانم که چالش های زندگی ام را شناسایی و برای آن راه حل پیدا کنم. من سوره نمی خوانم که فقط سوره خوانده باشم. سوره نمی خوانم که مثلاً بگویم: «سوره عادیات صدمین سوره قرآن است که در مدینه نازل شده و مربوط به جنگ ذات السلاسل است. در این سوره ...». این گونه قرآن خواندن گره ای از زندگی باز نمی کند. نمی خواهم بگویم بی فایده است ولی کافی نیست. من باید وقتی سوره ای می خوانم، هر سوره ای حداقل یک مسئله زندگی من را باز می کند. جوری که وقتی می شنوم، بگویم: «راست می گویند. جواب بقیه سوال را بدهید. نکند جلسه همین جا تمام شود.» به این کار تدبیر کردن گفته می شود. بعد آن قدر به خواندن آن سوره ادامه می دهم، تا راهی برای برطرف کردن آن مسئله به من نشان دهد. سوره ها باید مسئله محور و براساس نیاز خواننده شوند. نه اینکه من همین جور سوره بخوانم و یاد بگیرم گزاره بنویسم. از این به بعد، هر چه سوره می خوانید این طور بخوانید. اگر واژه، تفسیر، روایات و... می خوانید، کار خوبی است؛ اما باید در نهایت نیازی از شما را روشن و برای آن پاسخی ارائه بدهد.

## جمع بندی

در بخش اول جلسه، ما تلاشمان را کردیم که نیاز را روشن کنیم. نشان دهیم چالشی به نام کم شوقی، کمی اهتمام، کم دغدغه داشتن و میل اندک به حدنصاب نرسیده، وجود دارد. سپس نشان دهیم همه ی مشکلات دنیای

اسلام به همین موضوع ساده برمی گردد. حالا می خواهیم بگوییم این سوره چگونه این مشکل را درمان کرده است. من سرنخ هایی را برای درمان می گویم، روی این ها فکر کنید.

این سوره دو درمان اصلی برای این موضوع گفته است:

اول: **وَإِنَّهُ عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَشَهِيدٌ**. آدم ها اگر مدل زندگیشان شهید باشند، نه به معنی قتل فی سبیل الله، به این معنا که دائم خودشان را در محضر خداوند ببینند؛ روحیه ی عادیاتی بودن پیدا می کنند.

دوم: **وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ**. حب خیر شدید. این حب است که نمی گذارد آدم بنشیند. حب است که باعث می شود شما فقط به انجام تکلیف فکر نکنید، هر آنچه از دستتان بر می آید انجام دهید؛ چون عادیات است و باید از حد بگذرانید. فقط با حب می شود از حد گذراند. البته حب خالی، اگر شهید بودن را نداشته باشد، ممکن است به بیراهه برود، فرد در باطل از حد بگذراند و تعدی کند. حب تنها کافی نیست و شهید بودن هم می خواهد. شهید بودن و حب شدید انسان را عادیاتی می کند. اصل درمان این دو است که بعدا بیشتر در موردش صحبت می کنیم.

البته بحث تفسیری هست که بعضی حب خیر را میل به دنیا در نظر گرفته و آیه را تعلیل می گیرند. یعنی چون میل به دنیا دارد، عادیاتی نمی شود. بعضی حب خیر را همان خیر حقیقی و جمله را حالیه می گیرند. یعنی در حالی که حب خیرش شدید و شهید هم هست، ولی هنوز کنود است.

اگر حالت اول را بگیریم، سوره یک آسیب شناسی نیز ارائه می دهد: یکی از آسیب هایی که باعث می شود انسان ها عادیاتی نشوند، حب به دنیا است. حب دنیا آدم را از عادیاتی بودن می اندازد.

می شود آدم حب به دنیایش کم باشد، یعنی حب به خدا داشته باشد؛ تا اندازه ای هم حواسش باشد (شهید بودن یعنی حواسش باشد کار درست چیست)؛ ولی باز هم به حد نصاب نرساند.

لذا نکته ی سومی نیز وجود دارد که عامل تحقق و راه حل دو درمان ذکر شده (شهید بودن، شدید بودن حب خیر یا حب به دنیا نداشتن) است.

**أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ مَا فِي الْقُبُورِ (۹) وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ (۱۰) إِنَّ رَبَّهُم بِهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّخَبِيرٌ (۱۱)**

آیا نمی دانند در روزی که از قبرها برانگیخته می شوند و آنچه در سینه ها دارند حاصل می شود، خداوند به تمام جزئیات زندگی انسان آگاه است؟ ما نمی دانیم خبیر دانستن خدا و کارکردش چیست، باید راجع به آن صحبت کنیم. اما خبیر دانستن خدا در زندگی، عامل روشن کننده ی شهید بودن و حب خیر داشتن است. بعضی اوقات عامل فعال کننده ای که شهید بودن و حب خیر داشتن را روشن کند، نیست. آن علم به خبیر بودن خداوند است.

چگونه علم به خبیر بودن خداوند کاری می کند که اینها روشن شود؟، بحثی است که در ساعت دوم بررسی می کنیم.

جمله پایانی: نمونه ی زندگی آدم هایی که کنود نیستند، قسم های اولیه سوره است. اینها افرادی هستند که در زندگی، خود را دائم در محضر خدا دیده، حب خیر شدید دارند و خداوند را خبیر می دانند. این باور آدم هایی آن گونه می سازد.

پس در ادامه دو کار داریم:

۱. راه از کنودی بیرون آمدن چیست؟ بخش سوم سوره

۲. آدمی که از کنودی بیرون بیاید زندگی اش چه شکلی می شود؟ بخش اول و قسم های سوره